کارمندان جا پای امیران گذاشتند

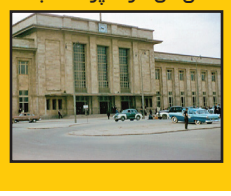

هویت این محله از زمان رضاخان شکل گرفت؛ زمانی که حصار ناصری خراب و خندق‌های اطراف پر شد. به‌دستور او که ماشین تجددش حرکت کرده بود سال ۱۳۰۶ کلنگ ساخت ساختمان راه‌آهن سراسری ایران میان باغ‌های مختار السلطنه زده و سال ۱۳۱۷ نخستین قطار وارد شهر شد. از این زمان کارمندان جا پای امیران قاجاری گذاشتند و اینجا شد محله راه‌آهن. خیابان ولیعصر (عج) که ساخته شد پادگان تشکیلات هم همین جا راه افتاد.

هنرمند یا جلاد

سراغ نظامی‌ها را در پادگان تشکیلات که بگیریم می‌رسیم به سرپاسبان رکن‌الدین مختاری؛ ویولن‌زنی چیره‌دست که به‌گفته روح‌الله خالقی، موسیقی‌دان بزرگ، او پیش درآمد ماهور را چنان می‌نواخت که کسی به پایش نمی‌رسید. همین شخصیت متضاد تاریخ، اما چنان دمداری از مبارزان سیاسی زمان درآورد که این گروه او را در قساوت و بی‌رحمی جلوتر از رضاخان می‌دانستند. او مسبب قتل میرزاده عشقی، فرخی یزدی و نصرت‌الدوله فیروز (فرمانفرمائیان) است. سرپاس مختاری سال ۱۳۵۰ از دنیا رفت.

این محدوده روزگاری انتخاب اول درباریان و اشراف قاجار برای زندگی بود

محله امیرنشین‌ها

نصیبه سجادی

خیابان مختاری که قدیمی‌ها از آن به عنوان محله یاد می‌کنند، به پاس حضور نخستین راه‌آهن سراسری ایران دروازه ورودی شهر تهران شد و تا قبل از ناصرالدین‌شاه جزو تهران نبود. دیوار طهماسبی که خراب شد و دیوار ناصری جایش را گرفت، از غرب تا کارگر امروزی و از جنوب تا شوش پیش رفت و محله مختاری شد بخشی از تهران؛ البته در انتهایی‌ترین نقطه آن.

ساختمان‌ها جای مزارع سرسبز

محله مختاری که امروز پر است از مغازه‌های ریزودرشت و قدیمی با خانه‌ها و ساختمان‌های سن و سال‌دار، زمانی پر بود از باغ و زمین‌های کشاورزی و مزرعه‌های گندم و سبزی. در نخستین نقشه‌های تهران نام چند نفر روی این باغ‌ها دیده می‌شود؛ معمارباشی، حاج کاظم و حاج‌عیسی وزیر. معیرالممالک از اشراف و درباریان زمان ناصرالدین‌شاه نیز در همین نقطه تهران برای خودش عمارت زیبایی ساخته بود. منوچهر والی‌زاده، پیشکسوت دوبله که درباره محله‌های تهران پژوهش‌های زیادی انجام داده می‌گوید: «این محله در گذشته، به محله امیرنشین تهران معروف بود. اشراف و درباریان قاجار به‌جای شمال تهران که امروز به ییلاقی‌بودن معروفند، می‌آمدند اینجا، سنگلج و عودلاجان و از آب‌وهوای خوبش لذت می‌بردند و روزشان را می‌ساختند. باغ مختاری هم کنار همین خانه‌های بزرگ و ویلایی درباریان قرار داشت.»

پدر و پسر معروف

امروز در محله مختاری خیلی کم می‌توان ردپایی از افراد نامدار گذشته پیدا کرد؛ غیر از کریم‌خان مختارالسلطنه و سرپاسبان رکن‌الدین مختاری (پدر و پسر) که به گواه تهران‌شناسان و قدیمی‌های محله، نام مختاری برگرفته از اسم این دو شخصیت تاریخ است. والی‌زاده می‌گوید: «همه زمین‌های مختاری گندمزار بود و شمال این زمین‌ها هم سبزی کاری انجام می‌شد.»

پرورش گل در محله

رکن‌الدین مختاری در مدت حیاتش گل‌های بسیاری را از خارج از کشور به ایران آورد و در پارک مختارالسلطنه پرورش داد. این باغ در پایین‌دست پل امیر بهادر تا حوالی میدان راه‌آهن ادامه داشت. بخش زیادی از خیابان مختاری فعلی هم قسمتی از این باغ بود و به همین دلیل به نام مختاری است. این باغ بعد از مرگ مختارالسلطنه قطعه قطعه شد و حالا دیگر چیزی از آن باقی نمانده است.

ماستت را کیسه کن

مختارالسلطنه پدر، رئیس نظمیه ناصرالدین‌شاه که به گواه شهبازی نام محله برگرفته از این شخصیت خوشنام، ولی سختگیر تاریخ است، داستانی دارد که ضرب‌المثل معروف «ماستت را کیسه کن» منسوب به اوست. می‌گویند: «روزی مختارالسلطنه زمان گران‌شدن ماست، پنهانی به بازار رفت تا ببیند کسی هست که ماست را گران می‌فروشد یا نه. وقتی در این باب پرس‌وجو می‌کند، ماست‌فروش بخت‌برگشته‌ای در جواب به او می‌گوید: «ماست با قیمت معمولی می‌خواهید یا به قیمت مصوب مختارالسلطنه؟» بعد هم توضیح می‌دهد که ماست معمولی همان است که هر قدر صلاح بدانیم می‌فروشیم و ماست مختارالسلطنه هم همان دوغ دم‌دراست که دوسومش آب است. مختارالسلطنه به فراشان دستور می‌دهد که ماست‌فروش را وارونه دم در آویزان کنند. سپس یک تغار دوغ را در ۲ لنگه شلوارش سرازیر می‌کنند و شلوارش را از بالا به مچ پاهایش می‌بندند و می‌گوید آن‌قدر آویزان باشد تا تمام آب‌هایی که داخل ماست کرده از شلوارش خارج شود.» از آن روز بقیه از ترس، ماست‌ها را کیسه کردند.»

گزارشی را با اسکن این کیوآرکد ببینید

وای به حال دختری که مشق بلد باشد

بهاره خسروی

از پیچ کوچه که گذر می‌کردی، آواز خوش بچه‌ها شنیده می‌شد که با لحنی آهنگینِ مشق ملاباشی را تکرار می‌کردند: «الف» دوزبر «ان» و دوزیر «اِن» و دوپیش «اُن»؛ «اَن»، «اِن»، «اُن». «ب» یکی به زیر دارد، «پ» سه تا به زیر دارد، «ت» دوتا به سر دارد، «ج» یکی توشکم دارد، «ح» هیچی توشکم ندارد؛ اینجا یکی از مکتبخانه‌های تهران قدیم است، در روزگاری که خبری از مدارس مدرن امروزی نبود.

پس از نماز صبح، زمانی که آفتاب در کش‌وقوس بیدارشدن بود، بچه‌ها صبحانه را نصفه و نیمه با یک استکان چای، از ترس دیررسیدن به مکتب و فلک ملاباشی، به سرعت سر می‌کشیدند و کتاب‌های «عم جزء»، «عاق والدین»، «گلستان و بوستان سعدی»، قلمدان و دوات را همراه بقچه با چاشت و تشکچه زیرانداز برمی‌داشتند و راهی مکتبخانه می‌شدند. این مکتبخانه‌ها، ظاهری کاملاً ساده داشتند و فضای آن اغلب با حصیر، نمد یا گلیم‌های فرسوده و کهنه، چند میز کوتاه برای دانش‌آموزان و تشکچه‌هایی از جنس گلیم، گونی و جاجیم بود که هر دانش‌آموز برای خود از خانه می‌آورد. مکتب‌دارهای مرد را آخوند، میرزا، ملا یا ملاباشی و زن‌ها را ملاباجی می‌گفتند.

اما ماجرای علم و تحصیل فرزندان اعیان و اشراف در مکتبخانه متفاوت بود. فرزندان آنها به جای رفتن به مکتبخانه و نشستن در کلاس‌های شلوغ و دغدغه چوب و فلک ملاباشی در خانه می‌نشستند و این ملاباشی بود که با دریافت مبلغی برای آموزش، برای آنها خصوصی تدریس می‌کرد. البته در آن دوران درس خواندن تنها مختص اولاد ذکور خانواده نبود. دختران هم می‌توانستند براساس قاعده و عرف زمانه با رعایت موازین شرعی، راهی مکتبخانه شوند. آنها هر روز صبح، «قرآن» می‌خواندند و وعده ناهار را در بقچه ویژه مکتبخانه می‌پیچیدند و پس از سر کردن چادر همراه برادر یا پدر راهی مکتبخانه زنانه و نشستن پای درس ملاباجی می‌شدند. برای جلوگیری از ورود نامحرم اغلب در مکتبخانه دخترانه بسته بود. براساس قانون، دخترها در مکتبخانه، چادر و روبنده را از سر باز می‌کردند و به جای آن چادر نماز سر می‌کردند. هر دختر یک تکه گونی به‌عنوان زیرانداز داشت که روی آن می‌نشست. مهم‌ترین کتاب درسی دخترها، قرآن بود. خیاطی و دوخت و دوز و مطالبی که برای زندگی، مناسب یک دختر باشد، از مهم‌ترین مباحث آموزشی مکتبخانه‌های زنانه بود.

اما جالب‌ترین بخش ماجرای این آموزش‌ها، مشق نداشتن دختران بود. دخترها تنها اجازه خواندن داشتند اما نوشتن را برای دختر عملی زشت و ناپسند می‌دانستند.

۴ سال

زمانی بود که بزرگ‌علوی، نویسنده معروف در زندان مختاری بازداشت بود. او گفته است: «در محاکم نظامی اگر مختاری با حکم امضا شده شاه مخالفت می‌کرد متهم به مجازات شدیدتری محکوم می‌شد.»

۱۳۱۷

سالی بود که نخستین مسافران قطار بین‌شهری بعد از ۱۱ سال انتظار ساخت راه‌آهن، وارد تهران شد.